

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز



مسلم و هندو گفت مسلم و هندو گفت

دلبری دیدم ، جوابم را بجز ابرو نگفت
هر قدر نزدیک او رفتم ، ولی گمشو نگفت
زلف شبرنگش ستودم ، زینت رخسار مه
یک نگاهی کرد اما ، حرفی از گیسو نگفت
گفتم از چشم خمارش ، با نگاه آتشین
سوخت مغز استخوانم را و از جادو نگفت
وصفی بر خال و خطش ، هندی بگفتم رام رام
منبر و محراب ما بشکست و هم اردو نگفت
از لب لعل و عنابش بوسه ای کردم طلب
آتشی زد در کلیسا ، هیچ جز پشتو نگفت
سرنهاده زیر پایش گفتمش ! من عاشقت

جابجا ایستاد و حرفی ، آن مه پُرسو نگفت
 با فشاری در بغل تنگش گرفتم کیف کرد
 از حیا چیزی به من ، آن گلبدن خوشبو نگفت
 لب مکیدم ، لب گزیدم ، سرخ و گاهی زرد شد
 لذت و مستی آن لب ، هیچ از مینو نگفت
 شعله ور شد آتش عشقش ، مکیدم بار بار
 چون زبانش را گزیدم ، هو و یا منهو نگفت
 پرده شرم و حیا را بس دریدم عاقبت
 حرفی از لعل بدخش و نافه آهو نگفت
 از وفا دستم گرفت و برد ، اتاق عمل
 لیک حرف از تخت خواب و قوه و نیرو نگفت
 مستی سیب و انار پیکر و اندام او
 لحظه ای از لذت پیش شو و یا ، پس شو نگفت
 حال لازم یک دو بیت ، از مثنوی معنوی
 حرف تخت خواب را جز عارف خوشگو نگفت
 گرچه خارج میشوم از وزن سبک و قافیه
 بر گرسنه ، تشنه ای ، از آشک و منتو نگفت

(زن بدست مرد ، در وقت لقا)

چون خمیر آمد بدست ناناوا

بسرشد ، گاهیش نرم و گه درشت

زو برآرد چاق چاقی ، زیر مُشت

گاه پهنش ، واکشد بر تخته ای

درهمش آرد گهی یک لخته ای

گاه در وی ، ریزد آب و گه نمک

از تنور و آتشش سازد محک

اینچنین پیچند ، مطلوب و مطلوب

اندَرین لعبد ، مغلوب و غلوب)

یک مثالی بود ، زیبا و ظریف از مثنوی

از پیاز و سیر و لیمو گفت و از دارو نگفت

از خمیر و ، نانوا و ، از لقا ، آب و نمک
از دری و اُردو گفت ، از لذتِ پشتو نگفت
از تنور و آتش و آن ، دَرهم و بَرهم زدن
روی تخته پهن کرد ، از شهد و از کندو نگفت
بشنو اکنون لذتِ پشتو ، نه اردو و دری
از حلاوت طالبانش ، مسلم و هندو نگفت
هر قدر زیباست معبد ، گنبدش زیباترست
وصفِ گنبد را بغیر از سالکِ نیکو نگفت
گفت زاهد اردو و دریست ، چون شیر و شکر
لیک شیرین از عسل پشتوست گفت ، از بو نگفت
شیخ و ملا ، عابد و زاهد ، حکیم و محتسب
جمله گفتند و ولی ، این شاعرِ خوشخو نگفت
حال گوید شاعرِ خوشخو ، کمی از این و آن
از همه گفت و ، ولی از طالبِ پشمو نگفت
لیک میترسد قلم ، از طالبِ پشمینه پوش
حکمِ خشم و لشم را جز گلبدین ریشو نگفت
بهتر آن باشد ، رقم گردد ، ز اتاقِ عمل
چون کمی از تخت گفت و ، بیشتر از او نگفت
از مکیدن ، از خزیدن ، از چکیدن ، روی تخت
از پس و از پیش و پهلو گفتمش ، یک دو نگفت
« نعمتا » بس کن قلم بشکست و ، کاغذ پاره شد
بیش ازین جز شاعرِ گستاخ ، یا پُررو نگفت